

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

National and Revolutionar Characters

afgazad@gmail.com

شخصیت های ملی و انقلابی

محمد شریف منصور

۲۱ جون ۲۰۲۲



شریف منصور

زندگینامه حکیم ناصر خسرو بلخی

(قسمت اول)



ابومعین الدین ناصر پسر خسرو قبادیانی المروزی شاعر، ادیب، فیلسوف و جهانگرد مشهور بلخی در سال ۳۹۶ هجری قمری در روستائی به نام قبادیان دیده به جهان گشود. در مورد این که این روستا دقیقاً در کجا واقع بوده است تردیدهایی وجود دارد. خود وی در سفرنامه اش تنها یک بار از قبادیان نام می برد اما متأسفانه اطلاعاتی در مورد آن نمی دهد. تاریخ نگاران شوروی بدین باورند که او در شهرک قبادیان تاجیکستان [واقع در ۱۵۰ کیلومتری بلخ] به دنیا آمده است اما ملک الشعراء استاد "خلیل الله خلیلی" زادگاه حکیم را روستائی به نام بلخ می داند که در حوالی بلخ/مزار شریف واقع بوده است. [۱] ناصر خسرو در زمان جوانی مدتی ندیم و همنشین سلاطین غزنوی، سلطان محمود و پسرش مسعود بود. [۲] و چنان که خود در سفرنامه اش نگاشته است پیش از گرویدن به مذهب اسماعیلیه در بلخ زندگی خوبی داشته و دبیر بوده است:

"من مردی دبیر پیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و به کارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده در میان اقران شهرتی یافته بودم..." [۳]

خسرو چنان که خودش می گوید در آن ایام پس از آن که به جوزجان رفت و یک ماه در آنجا به شرب مدام مشغول بود خوابی دید که زندگی او را دگرگون کرد:

"در ربیع الآخر سن سبع و ثلاثین و اربعمائۀ (سال ۴۳۷ هجری قمری) که امیر خراسان ابوسلیمان جغری بیک داوود بن میکائیل بن سلجوق بود، از مرو برفتم، به شغل دیوانی؛ و به پنج دیه مروالرود فرود آمدم که در آن روز قران رأس و مشتری بود گویند که هر حاجت در آن روز خواهند باری تعالی و تقدس قبول کند. پس از آنجا به جوزجانان شدم و قریب یک ماه ببودم و شراب پیوسته خوردمی، پیغمبر (ص) میفرماید که: قولوا الحق و لو علی انفسکم.

شبی در خواب دیدم که یکی مرا گفت: چند خواهی خوردن از این شراب، که خرد را از مردم زایل کند؛ اگر بهوش باشی، بهتر. من جواب گفتم که: حکما جز این چیزی نتوانستند ساخت که اندوه دنیا کم کند. جواب داد: در بیخودی و بیهوشی، راحتی نباشد؛ حکیم نتوان گفت کسی را که مردم را به بیهوشی رهنمون باشد، بلکه چیزی باید طلبید که خرد و هوش را بیفزاید. گفتم که: من، این از کجا آم؟ گفت: جوینده، یابنده باشد و پس، سوی قبله اشارت کرد و دیگر سخن نگفت." [۴]

این خواب بر ناصر خسرو تأثیر حیرت انگیزی گذاشت و او را به سفری واداشت که حدود هفت سال طول کشید و در این سفر با مشکلات سختی روبه رو شد، چنان که خود می گوید:

"از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانند بودیم و سه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم و خواستم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یکی به لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سرما، گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد. خرجینکی بود که کتاب در آن مینهادم و بفروختم و از بهای آن درمکی چند سیاه در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم تا باشد که ما را درمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنم. چون آن درمک ها پیش او نهادم در ما نگریست پنداشت که ما دیوانه ایم. گفت بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون آیند و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان بازی می کردند پنداشتند که ما دیوانگانیم در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند. ما به گوشه ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می نگریستیم و مکاری* از ما سی دینار مغربی می خواست و هیچ چاره [ای] ندانستیم." [۵]

ادامه دارد...

*مکاری: کسانی که در قدیم چهارپایانی مانند اسب و شتر را به کرایه می دادند.

پی نوشت:

- ۱_ اسماعیلیله و ادبیات اسماعیلی...، ا. ای. برتلس، مترجم میرزا شکورزاده، ص ۲۷
- ۲_ همان، ص ۲۹
- ۳_ سفرنامه ناصر خسرو علوی، انتشارات کتابفروشی محمد، ص ۲
- ۴_ سفرنامه، ص ۳
- ۵_ سفرنامه، ص ۱۲۹